

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Human rights

حقوق بشر

داکتر عباس آزادیان



درآمدی بر شکنجه

بخش چهارم

تاثیرات روانی شکنجه

بازماندگان اردوگاههای مرگ نازی

تا جنگ جهانی دوم، نگاه به عواقب ضربه‌های فزیک و روحی کم و بیش به نگاهی بیولوژیک و یا نگاهی روانکاوانه محدود می‌شد. از دیدگاه بیولوژیک اختلالات روانی به عملکرد غیرطبیعی دستگاه عصبی که قبل از سانحه وجود داشته مربوط می‌شد، اکنون مجال بروز پیدا کرده است و یا به اختلال عصبی که در نتیجه تأثیر مستقیم سانحه به وجود آمده است. برداشت‌های روانکاوانه، این اختلالات روانی را نتیجه آسیب روانی می‌دانست که در دوره اولیه تکامل فرد، یعنی در کودکی، اتفاق افتاده و اکنون امکان بروز پیدا کرده است.

بعد از جنگ جهانی دوم توجه بیشتری به این امر معطوف شد و به خصوص کاوشگران متعددی تحقیقات گسترده‌ای را آغاز کردند. این مطالعات نشان داد که تعداد زیادی از سربازان از جنگ بازگشته و یا بازماندگان اردوگاههای نازیها، قبل از جنگ از تعادل کامل روحی و روانی برخوردار بودند و بسیاری از آنها افراد فعالی بودند که از موقعیت‌های ممتازی در جامعه برخوردار بودند. این مطالعات نشان داد که اختلالات عصبی و روانی در اینان حاصل مستقیم فشارها و دردهای وارده در حین جنگ بود. تعداد زیادی از اینان عزیزان خود را از دست دادند. اینان شاهد مرگ نزدیکان، همکاران و انسانهای فراوانی بودند. شدیدترین فشارهای غیرانسانی را تحمل کردند و هر روز از خواب بیدار شدند بدون اینکه بدانند آیا تا شب زنده خواهند ماند یا نه. سربازان درگیر جنگ نیز به نوبه خود فشارهای بسیاری را متحمل شدند و هر روز شاهد عملیات و مأموریت‌هایی بودند که امکان مرگ در آنها بسیار زیاد بود.

این مشاهدات دگم‌های گذشته را زیر سؤال برد و نظریه‌های جدیدی مطرح شد. بعضی از محققین پیشنهاد کردند که ترس، اضطراب و فشار طولانی به خصوص اگر سلامت جسم و جان را در معرض خطر قرار دهد می‌تواند منجر به ناراحتی‌های درازمدت روانی شود. تحقیقات متعدد و گسترده در میان انسانهایی که دچار سوانح گوناگون دیگری شده بودند، مثل بازماندگان فجایع طبیعی (زلزله، آتشفشان و غیره)، افراد به‌گروگان گرفته شده و کسانی که مورد تجاوز فیزیکی و جنسی قرار گرفته بودند شواهد تازه‌ای در تائید این نظریه اخیر ارائه نمود؛ علی‌رغم این مطالعات یک تشخیص پزشکی و روانشناسانه واحدی وجود نداشت.

در سال ۱۹۸۰ انجمن روانپزشکان آمریکا در چاپ سوم "تشخیص و آمار بیماریهای روانی" برای اولین بار به طور رسمی اختلالات اضطرابی بعد از سانحه را مطرح کرد. انجمن پیشنهاد کرد که گونه‌های متفاوت سانحه می‌توانند عواقب روانی مشابهی ایجاد کنند. به عبارت دیگر صرف‌نظر از نوع سانحه و حادثه -شکنجه، تصادف شدید اتومبیل، تهاجم فیزیکی و جنسی و غیره- حاصل روانی می‌تواند یکی باشد. ما علائم این بیماری را در قسمت قبل بررسی کردیم. موضوع مورد بحث این است که آیا می‌توان شکنجه را هم ردیف سایر انواع سوانح و ضربه‌های فیزیکی و روحی در نظر گرفت؟ و آیا علائم بیماری و عواقب شکنجه مشابه سایر سوانح است؟ قبل از پرداختن به این موضوع باید در نظر گرفت که مطالعه در مورد شکنجه، به دلایل متعدد، دشوار است. این عمل می‌تواند شامل یکی و یا تمامی عوامل زیر باشد:

۱- تعداد زیادی از افراد شکنجه شده ترجیح می‌دهند که در مورد شکنجه‌های وارده بر خود صحبت نکنند. شاید تجربه آنان آنچنان مهیب و دشوار بوده است که حتی یادآوری و صحبت درباره آن باعث اضطراب و ناراحتی می‌شود. عده‌ای تصور می‌کنند که اگر در مورد شکنجه‌های وارده بر خود حرف نزنند، می‌توانند به تدریج آن را به فراموشی بسپارند؛ عده‌ای دیگر آن را امری می‌بینند مربوط به گذشته که صحبت کردن درباره آن نفعی برای وضع فعلی آنها نخواهد داشت.

۲- اکثر مطالعات درباره شکنجه محدود است به افرادی که توانسته‌اند از کشور مبدأ خود مهاجرت کنند. دلیل این امر البته واضح است. تصور کنید که کسی بخواهد در درون ایران به تحقیق درباره شکنجه و نتایج آن دست بزند! تعداد کارهای تحقیقاتی که در کشورهای محل وقوع شکنجه صورت گرفته است، برطبق اطلاعات من، از شمار انگشتان یک دست کمتر است. امیدوارم که بتوانم خلاصه‌ای از این تحقیقات را به اطلاع شما برسانم.

۳- حاصل امر فوق این است که این مطالعات در مورد شکنجه‌شدگان تبعید شده و یا تبعید برگزیده، دچار مشکلات متعددی می‌باشند. به طور مثال چگونه می‌توان تاثیرات روانی مربوط به مهاجرت، دوری از وطن، خانواده، دوستان و غیره را وارد محاسبه کرد و یا دشواریهای مربوط به تغییر موقعیت اقتصادی و یا اجتماعی را. مشکلات اقتصادی، اجتماعی، دوری از خانواده و مشکلات روزافزون خانوادگی در غربت می‌توانند خود منشاء ناراحتی‌های روانی متعددی باشند.

۴- تا زمانی که امکان کار تحقیقاتی در مورد این افراد امکان پذیر شود سالهای بسیاری از زمان شکنجه گذشته است. فرد، بعد از شکنجه، چند سالی را در زندان به سر برده، سپس چند سالی طول کشیده تا بتواند از کشور خارج شود و بالاخره یکی دو سال در کشور ثالثی به سر برده تا توانسته است به کشوری وارد شود که امکان تحقیق علمی وجود داشته است. احتمال هم دارد که قبل از اینکه وارد یک مطالعه علمی شود چند سالی در آن کشور بوده باشد. در طی این مدت حافظه خاك خورده باشد، خیلی چیزها فراموش شده باشد و مسائل مختلف دیگری روند زندگی فرد را دیگرگون کرده باشند. حاصل این است که مطالعه در مورد امر شکنجه بسیار دشوار است.

علی‌رغم این دشواریها مطالعات متعددی، اکثراً در کشورهای غربی، در مورد شکنجه صورت گرفته است. این مطالعات در درجه اول نشان می‌دهند که افراد شکنجه شده بیشتر در معرض دچار شدن به بیماری‌های روانی هستند. این مطالعات در ضمن نشان می‌دهند که رابطه بین شکنجه و عواقب آن امری مستقیم است. دلیلی ندارد که به تمامی این مطالعات اشاره کرد و تنها به گوشه‌ای از این مطالعات اکتفاء خواهیم کرد.

در سال ۱۹۹۰ مرکز کمک به شکنجه‌شدگان که در دانمارک مستقر می‌باشد گروهی را مأمور مطالعه در امر شکنجه و عواقب روانی آن کرد. مطالعات این مرکز نشان می‌دهد که عواقب شکنجه قابل بررسی و قابل دسته‌بندی می‌باشند. هنگامی که به حاصل دسته‌بندی این گروه توجه کنیم به ناراحتی‌های اضطرابی، رفتاری، شناختی و حافظه‌ای، احساسی، شخصیتی و فیزیکی برمی‌خوریم.

این مطالعات نشان می‌دهد که شکنجه مسلماً می‌تواند به "اختلالات روانی پس از سانحه" منجر شود. این مطالعه از این امر فراتر رفته و نشان می‌دهد که درصد بالایی از شکنجه‌شدگان در معرض ابتلاء به بیماریهای روانی، شخصیتی و فیزیکی می‌باشند. مثلاً آنها بیشتر از افراد عادی در معرض ابتلاء به افسردگی می‌باشند. این کار تحقیقی نشان می‌دهد هر چند که "اختلالات استرسی پس از سانحه" می‌تواند از عواقب شکنجه باشد - و ما جزئیات این ناهنجاری‌های روانی را در قسمت قبل آوردیم - ولی به هیچ وجه تنها حاصل شکنجه نمی‌باشد.

شاید در اینجا تذکر این نکته لازم باشد که این امر در مورد سایر ضربات و سوانح هم صادق می‌باشد. مثلاً درصد بالایی از افرادی که مورد تجاوز جنسی واقع شده‌اند در معرض ابتلاء به افسردگی می‌باشند. جمع‌بندی مطالعات تحقیقی نشان می‌دهد که درصد اضطراب و استرس در بین شکنجه‌شدگان بالاست.

تعداد زیادی از اینان دچار ناراحتی‌هایی در رابطه با خواب می‌شوند، کابوس می‌بینند و یا دچار افسردگی و انزوا می‌شوند. تعدادی از آنها ممکن است به سرعت کنترل بر اعصاب خود را از دست بدهند و دچار عصبانیت و خشم غیرقابل مهار بشوند. تعدادی از اینان ممکن است مشکلاتی را در رابطه با حافظه، تمرکز حواس و غیره را تجربه کنند. نکته‌ای که معمولاً در تمامی مطالعات مشترک است وجود اضطراب مزمن، افسردگی و احساس تغییر هویت می‌باشد. علائم بیماری ممکن است تا حدودی ناشی از زمینه فرهنگی فرد نیز باشد. مثلاً شکنجه‌شدگانی که از آسیای جنوب شرقی مهاجرت کرده‌اند بیشتر از شکنجه‌شدگان کشورهای آمریکای لاتین از ناراحتی‌های جسمی شکایت می‌کنند. این امر با مطالعه سازمان بهداشت جهانی در خاورمیانه و خاور دور که افسردگی، در این کشورها خود را بیشتر به صورت ناراحتی‌های جسمی نشان می‌دهد، در تطابق هست. جای تعجب نخواهد بود که این امر در مورد بعضی از شکنجه‌شدگان ایرانی هم صادق باشد هر چند مطالعه مشخصی در این باره وجود ندارد.

آیا تمامی شکنجه‌شدگان دچار این عوارض می‌شوند؟ پاسخ منفی است. شاید چیزی حدود ۲۰-۳۰ درصد افراد شکنجه شده دچار بعضی از اختلالات یاد شده بشوند.

شایان ذکر است که در هر فرد تنها معدودی از این علائم بروز می‌کند. اجازه بدهید که بررسی دقیق‌تری از این موضوع داشته باشیم. بیایید از بازماندگان جنگ جهانی دوم آغاز کنیم.

مطالعه و شناخت درست عواقب روانی جنگ جهانی دوم و به خصوص عواقب حاصل از شکنجه از اهمیت روزافزونی برخوردار است. بخشی از این امر مربوط به این واقعیت می‌شود که در سالهای اخیر در کشورهای متعدد به خصوص اروپای غربی شامل آلمان، فرانسه و حتی در آمریکا و کانادا ما شاهد به وجود آمدن و رشد گروه‌های نئونازی بوده‌ایم. همینطور در سایر کشورها نیز شاهد رشد بنیادگرایی مذهبی بوده‌ایم که نقاط مشترک

فراوانی با عملکرد نازیها دارند. به این مجموعه باید جنبش‌های ملی‌گرا را اضافه کرد که مثلاً در یوگسلاوی پاره پاره شده، چه جنایت‌هایی را که مرتکب نشدند.

هر چند جنایات نازیها محدود به گروه مشخصی نمی‌شد و افراد بسیاری را در برمی‌گرفت که شامل کولی‌ها، همجنس‌گراها، گروه‌های سیاسی مختلف، به خصوص سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها، گروه‌های مذهبی به خصوص یهودیان بود، متأسفانه مطالعات انجام شده در کشورهای غربی تقریباً محدود و منحصر به این گره اخیر می‌باشد. هدف نازیها در برخوردشان با یهودیان در درجه اول کسب اطلاعات نبود. آنها قصد نابودی این گروه را در سرداشتند و شکنجه فیزیکی و آزار روانی تنها درآمدی در جهت این هدف بود. کافی است گفته شود که دو سوم از یهودیانی که در سال ۱۹۳۹ در اروپا زندگی می‌کردند تا سال ۱۹۴۵ مرده بودند. مطالعه وحشیگری‌های هیتلر نشان می‌دهد که هدف او کشتن تمامی افراد معتقد به این مذهب بود. جزئیات این جنایات و شکنجه‌ها از حوصله این مقاله خارج است. در اینجا تنها به نمونه‌هایی کوتاه اشاره می‌شود.

شکنجه یهودیان در واقع قبل از دستگیری شروع شده بود. اضطراب، ترس و دلهره از امکان دستگیر شدن، از خانواده جدا افتادن و دیگر آنها را ندیدن اولین مرحله شکنجه روحی علیه یهودیان بود. سپس دستگیری، به طور ناگهانی از راه می‌رسید. بدون هیچ هشدار، و یا بدون هیچ دلیل مشخصی؛ انسان‌هایی را که معمولاً آدم‌های معمولی بودند بدون هیچ‌گونه سابقه سیاسی و یا جنائی دستگیر می‌کردند و از خانواده، شهر و هر چیزی که آشنا و ماندنی بود دور می‌کردند. در ابتداء آنها را در يك مكان موقتی (گتو مانندی) نگه می‌داشتند تا بالاخره به کمپ‌های دائمی منتقل کنند. کمپ‌ها فوق‌العاده شلوغ بودند با بدترین موقعیت و کمترین امکانات زندگی. مرگ و میر ناشی از بیماری غوغا می‌کرد. در صورت بروز يك بیماری زندانیان جرأت نداشتند که مسأله را گزارش کنند زیرا که به مرگ آنی فرد بیمار منجر می‌شد. حاصل، گسترش سریع بیماری‌های معمولی بود که منجر به مرگ تعداد زیادی از زندانیان می‌شد. هر کسی که کوچکترین ضعفی نشان می‌داد بلافاصله کشته می‌شد. حتی کودکان، سالخورده‌گان و بیماران به این کمپ راهی نداشتند و معمولاً قبل از ورود به کمپ کشته می‌شدند. از این بالاتر دانشمندان و پزشکان نازی دست به کارهای تحقیقی مسخره و غیرانسانی می‌زدند.

مثلاً به کولی‌ها و یهودی‌ها باکتری بیماری تیفوئید را تزریق می‌کردند و تفاوت واکنش بدن این دو گروه را در مقابل بیماری بررسی می‌کردند. شکنجه محدود به فشارها و رفتارهای غیرانسانی از نوع فیزیکی نبود. بلافاصله سر همه زندانیان را می‌تراشیدند، بر بدن آنها شماره‌ای را حک یا خال‌کوبی می‌کردند. اعضای يك خانواده را از هم جدا می‌کردند تا نتوانند از لحاظ روانی پشتیبان یکدیگر باشند. هدف از شکنجه یهودیان واضح و آشکار بود: در هم شکستن روحیه و توان روانی و در نهایت ریشه‌کن کردن آنها.

روش‌های مقاومت:

اکثر نجات‌یافتگان اردوگاه‌های مرگ نازیها، نجات خود را به شانس و بخت خوش نسبت می‌دهند. علی‌رغم ادعای خود آنها، نگاه دقیق‌تر به خاطرات اینان نشان می‌دهد که رفتارهای دفاعی معینی شانس بقای آنان را افزایش داد. این رفتارها مانع آن شد که آنان به مرحله‌ای از بی‌تفاوتی، بی‌احساسی و عدم توان واکنش در مقابل محیط برسند. موقعیتی که معنای جز مرگ آنی نداشت. مصاحبه‌های صورت گرفته با رهائی‌یافتگان این اسارتگاهها نشان می‌دهد که رفتارهای زیر در بقای آنها موثر بوده است:

۱- لذت بردن از هر چیز کوچکی که امکان‌پذیر بود. لذت بردن از کورسوی ستاره‌ای و یا از غروب خورشید. لحظه‌ای گم شدن در بوی عطر گلی سرخ که امید زندگی را ایجاد می‌کرد.

۲- برای حیات خود معنائی و هدفی قائل شدن. مثلاً زنده ماندن برای اینکه خشونت‌ها و رفتارهای غیرانسانی نازیه‌ها را گزارش کنند تا جهانیان بدانند که بر آنها چه گذشت. زنده ماندن برای اینکه نقشی در ویرانی زور، ستم و حکومت شکنجه ایفاء کنند.

۳- از طریق روش‌های دفاعی روانی بین خود و اعمال جنایتکارانه فاصله ایجاد کردن. برای مثال به معنای فلسفی و مذهبی مرگ و زندگی پرداختن، احساسات و عواطف خود را کنترل کردن و نشان ندادن، سختی‌ها و ناگواری‌ها را ندیدن و از آن‌ها طنز و لطیفه ساختن.

۴- تسلط نشان دادن بر محیط. برای مثال تلاش برای یافتن هر چیزی که می‌تواند در خدمت زندانی دیگری باشد مثل یافتن تکه‌های غذای اضافه و یا ملافه‌ای برای گرما. اجراء کردن مراسم ممنوع مثل مراسم مذهبی و غیره.

۵- امید و آرزوهائی که گاه‌گاه ریشه در انکار داشت. که روزگار بر این منوال ادامه نخواهد یافت. که اگر دنیا بدانند به کمک ما خواهد آمد.

۶- ایجاد رابطه‌های دوستانه دوفره و مخفی. به وسیله نازی‌ها هرگونه نزدیکی زندانیان در هم شکسته می‌شد که مبادا منجر به مبارزه و مقاومت شود. و در چنین شرایطی یک دوستی ساده و يك لبخند دهن كجی به وحشیگری بود.

۷- به سرنوشت بسنده کردن و متکی به دیگران شدن. این روش به عده‌ای کمک کرد که با حالت انفعالی که به خود گرفتند مشکلات را نیز به صورت انفعالی تجربه کنند.

لازم به ذکر است که هیچ فردی تمامی این روشها را به کار نبرد. تعداد زیادی از افرادی که این متدها و سایر متدها را به کار بردند به هر حال کشته شدند و روایت درد و رنج آنها با خود آنها به گور سپرده شد. تعداد زیادی از نجات‌یافتگان باید از يك روش مقاومت به روش دیگری روی می‌آوردند تا بتوانند در موقعیتی بین مرگ و زندگی به حیات خود ادامه دهند و شاید امکان زنده ماندن خود را بیشتر کنند، تا بتوانند حکایت خود را به گوش جهانیان برسانند.

عواقب روحی و روانی در میان بازماندگان اردوگاه‌های مرگ نازی:

در این زمینه مطالعات خواندنی متعددی صورت گرفته است. بررسی جزئیات این نوشته‌ها از حوصله این مقاله بیرون است. در اینجا تنها به اختصار به بعضی از عواقب روحی و روانی در بازماندگان اردوگاه‌های مرگ نازی اشاره می‌شود. باید توجه داشت که نحوه واکنش و تاثیرپذیری هر فردی با فرد دیگر متفاوت بود و این خلاصه، تنها به نقاط مشترك اشاره می‌کند:

۱- افسردگی مزمن شایعترین مشکلی بود که این افراد با آن دست به گریبان بودند. تعداد زیادی از این نجات‌یافتگان میل ادامه حیات را از دست داده بودند. از لحاظ اجتماعی خود را منفرد کرده بودند و به حیاتی منفعل ادامه می‌دادند. سوالی که بارها و بارها از ذهن آنها می‌گذشت خلاصه‌تأممی رنج‌ها و دردهائی بود که آنان و عزیزانشان تحمل کرده بودند. زندگی بدون اعضای خانواده، دوستان و آشنایان چه معنائی دارد؟

۲- ناراحتی‌های مزمن اضطرابی- این افراد از حد بالائی از اضطراب و استرس رنج می‌بردند. تمامی علائم فیزیکی اضطراب را که از جمله شامل سردرد، طپش قلب، ناراحتی‌های گوارشی و غیره می‌شد را بروز می‌دادند.

۳- بی‌خوابی و کابوس‌های مداوم- این کابوس‌ها معمولاً در مورد تعقیب و دستگیری و شکنجه بودند. فرد رنج دیده به طور مرتب تجربه‌های دردناک گذشته را تکرار می‌کرد.

۴- احساس گناه برای زنده ماندن- هنگامی که دوستان، نزدیکان، اعضای خانواده و تعداد بیشماری بی‌گناه به قتل رسیده بودند، زنده ماندن برای نجات‌یافتگان خود کابوسی بود از رنج و درد و یادآوری مکرر آنچه خود و دیگران تحمل کرده بودند.

۵- پائین آمدن آستانه تحریک‌پذیری و خشم- کوچکترین امری این افراد را از جا می‌پراند. این به خصوص در مورد مسائلی صادق بود که آنها را به یاد اسارت و اردوگاه‌های مرگ می‌انداخت، مثل آتش، یک صدای ناگهانی و غیره .

۶- مشکل حافظه و تمرکز که می‌توانست به ناراحتی‌های اضطرابی و افسردگی مربوط باشد و یا می‌توانست به ضربه مغزی در نتیجه شکنجه و مجازات شدن مربوط شود.

ناراحتی‌های متعدد دیگر هم گزارش شده است همانند عدم توانایی حرف زدن درباره وقایع و فجایع کمپ، پیری زودرس، شکاک بودن در روابط فردی و اجتماعی، تنها به گذشته فکر کردن و عدم توانایی مقابله با شرایط دشوار آتی در زندگی.

پس از جنگ دوم جهانی، کمیته جبران خسارت وارده در حین جنگ در آلمان، به اساس این واقعیت که تعداد زیادی از بازماندگان کمپ‌های مرگ پس از آزادی سالها بدون مشکلات روانی زندگی کرده بودند نتیجه گرفت که مشکلات روانی که آنها به خاطرشان تقاضای خسارت می‌کنند ربطی به جنگ ندارد و در نتیجه اینان مستحق جبران مالی نمی‌باشند. این کمیته معتقد بود که هیچ رابطه علمی بین تجربیات جنگ و ناراحتی‌های روانی چندین سال بعد از آزادی نمی‌تواند وجود داشته باشد، تحقیقات علمی بعدی نشان می‌دهد که یک سانحه و ضربه شدید در زندگی الزاماً منجر به ناراحتی‌های روانی آتی نمی‌شود و ممکن است سالها طول بکشد تا فرد اهمیت این سانحه را درک کند. شروع علائم ناراحتی روانی می‌تواند مربوط شود به یک حادثه کوچکتر و کم‌اهمیت‌تر. در عین حال تعداد زیادی از این نجات‌یافتگان همچنان مشغول بنای زندگی تازه برای خود و خانواده خود بودند که مجال تفکر درباره گذشته را نداشتند. نکته دیگری که عده‌ای از کاوشگران مطرح کردند این نکته بود که شاید کسانی که دچار ناراحتی روانی شدند، گروه معدودی بودند که حتی قبل از دستگیری و شکنجه و تمام رنج‌های بعدی، از ناراحتی‌های روانی مشابهی رنج می‌بردند. نکته‌ای که محققان درباره آن اتفاق نظر دارند این است که وجود تجربه‌های ناگوار در زندگی قبل از سوانح و ضربه‌های شدید می‌تواند در سرعت، شدت و انواع علائم بیماری بعد از این سوانح تاثیر بگذارد. اما به گفته یکی از کاوشگران اگر دوچرخه‌ای از زمین پرگلی عبور کند تنها شاخه‌های چند گل می‌شکند و بقیه زنده می‌مانند، اما اگر از آن زمین پر گل بلدوزر سنگینی عبور کند احتمال اینکه گلی به حیات خود ادامه دهد بسیار کم است. و تجربه درد و رنج و شکنجه در اردوگاه‌های مرگ نازی تجربه‌ای بود از این نوع.

به طور خلاصه بازماندگان اردوگاه‌های مرگ نازیها شدیدترین شرایط را تحمل کردند. درصد زیادی از رهائی یافتگان در مرحله‌ای از زندگی خود دچار ناراحتی روانی شدند. این ناراحتی‌ها به خصوص شامل افسردگی و ناراحتی‌های اضطرابی مزمن بود. مطالعات درباره آنان و واکنش‌های آنان کمک زیادی به درک تاثیرات روحی و روانی شکنجه و حوادث گوناگون نمود. رنج‌های آنها و حکایت آن رنج‌ها نیروی موثری بود در مبارزه برای توقف شکنجه در جهان امروزی ما؛ مبارزه‌ای که شاید هنوز به میانه راه هم نرسیده است. راه درازی در پیش است تا شاهد روزی باشیم که شکنجه در جهان ما متوقف شود.

ادامه دارد